

دکتر محمد یگانه آرانی

فرانکفورت - آلمان

## امواج آرامش

### شکاف بین شیئی و علامت

از آن لحظه که انسان چیزی را با علامتی نشان میدهد - بین آن چیز و علامت - شکافی پیدا میشود .

در این شکاف - اشتیاق و تلاش او برای تساوی و عینیت شیئی با علامت همیشه در کار است . درحالی که هرچه علامت کاملتر و دقیق تر و صاف تر و نماینده تر بشود از آن چیز دورتر و جداتر میشود .

علامت - تعلق خود را با شیئی بریده است . علامت در این شکاف از شیئی - هستی آزاد پیدا کرده است .

کاربرد آن علامت بجای آن شیئی - با آنکه مسبب تندی و تیزی حرکت فکری انسانست - متقارنا خطرات گمراهیها و اشتباهات و انحرافات بیشتری راهمراه دارد .

گذاردن علامت ( کلمه ) بجای شیئی و یا واقعیت فکری و روحی - آن شیئی و واقعیت را از بستگیهای فشرده اش آزاد میسازد و در واقع آن شیئی در کلمه - گشوده تر - آزادتر و سبکبال تر گردیده است . گذاردن کلمه و علامت برای شیئی - اولین قدم برای تاویل آن شیئی میباشد . ما از شیئی آنقدر دور شده ایم که بتوانیم آزاد تر راجع بآن بیندیشیم . ضمنا مادر عبارات جز

تأویلی از واقعیات روحی و فکری خود بیشتر نداریم . مابا خلق کلمه و علامت به تغییر و تحول شیئی شروع کرده ایم . این علامت و کلمه - نه آنکه آن شیئی را فقط می نمایاند بلکه ما در علامت - خویشتن را در شیئی می خواهیم بنمایانیم .

سؤال ما اینست که - چگونه میتواند آن شیئی - ما را بنمود آورد . هیجانان روحی که در خلق اصطلاحات تازه در هر متفکری ایجاد میشود - حاکی از گشایش وجدان (آگاهبود) او در واقعیاتست .

خلق اصطلاحات تازه - يك کار خشک عقلانی نیست که طبق دلخواه ساخته و پرداخته شود - بلکه خلق اصطلاحات تازه - تلاشی نوین برای یافتن علائم برای واقعیات نایافته - ناشناخته و دیریاب و دور از دسترس است و با لطف همراه با گشایش وجدان (آگاهبود) انسانیت .

دوره ای که مردم و متفکرین جوش فراوانی در خلق و یافتن اصطلاحات تازه دارند - وجدان آگاه آنان در حال انسانیت .

گذاردن علامتی برای يك شیئی - نقطه شروع پیدایش سلسله ای از علائم است . هر علامتی - زادگاه و زاینده علائم میشود و با لطف هر علامتی - حامله به معانی گوناگونست . جامع علوم انسانی  
هر کلمه تا موقعی بارآور است که تسلسل زایش خود را در تولید علائم حفظ کند .

هر کلمه ای موقعی عقیم میشود که گشایش وافق برای معانی دیگر نداشته باشد . تفسیر - سعی میکند که کلمه (علامت) را بهر نحوه ای هست عقیم سازد و افق معانی تازه را از آن بگیرد . تفسیر در قناعت بفهم کلمه و تحدید معانی آن - زندگی آن کلمه را کوناه و تنگ میسازد - و قدرت زایش آنرا از بین

می برد. رشته بی پایانی که امکانات هزاران تنوع فکری را در آن کلمه بهم می پیوست و پدید می آورد - قطع میکند. تفسیر - خفه کردن تدریجی کلمه است.

### فکر نوین و تأویل

چون هر فکر نوینی در تولد - نازک و ضعیف و زود شکن و ناپورده است و فاقد هر نوع اعتباریست - اولین وسیله ای که برای بیان خود بدان می آویزد - تأویل اصطلاحات و کلمات معتبر و مقدس و مورد احترام اجتماعست.

در تأویل آن کلمات و عبارات - روح تازه و افق گشوده خود را در آن اصطلاحات می گنجانند و بدین ترتیب از اعتبار و قدرتی که آن عبارات دارند - استفاده می برد. تأویل - با نگاهداشتن و ابقاء « همان کلمه » و با لطبع « همان مرجع اعتبار و اقتدار » - روحی دیگر - معنایی دیگر و افقی دیگر بآن میدهد. معنایی که سابق از آن استنباط میشد یا بکنار میزند - یا تحقیر میکند - یا فرع حقیقتی عالیتر میسازد - یا حاشیه و زیر نویس اصلی کلی تر میکند.

تأویل با نگاهداشتن مجموعه اصطلاحات و عبارات بحسب ظاهر برای افکار نوین اعتباری مساوی با افکار گذشته قائل میشود. در نگاهداشتن و تمسک بآن عبارات یا اصطلاحات - محک اعتبار و تقدس بافکار خود میزند. در تأویل - معانی گشوده تر و پهناورتر و یا معانی تازه دیگر در آن اصطلاحات « گنجانیده » میشود.

کلمات چون کیسه - کشیده‌تر میشوند و جا برای بسیاری معانی و افکار و احساسات و عواطف باز میکنند و در این «گنجانیده شدن در اصطلاحی» بهمان اعتبار و ارزش افکار موجود خود را می‌سازند. این افکار تازه - بدنیال اعتبار و ارزش و قدرت می‌باشند در «مشبه ساختن خود با افکار معتبر موجود». در «پنهان آمیختن خود بدیگری» - در «نقابی از فکر گذشته بخود زدن» - در پی حائز شدن همان اعتبارند.

تأویل - در ظاهر خود را با «اصطلاح معتبر و مقدس» عینیت میدهد. ولو آنکه در آن اصطلاح - معانی گشوده‌تر یا دور و منحرف باز می‌شناسد ولیکن همه این معانی را از «همان سرچشمه اعتبار» منبعث میداند. منشأ این معانی - شخص تأویل کننده نیست بلکه «آفریننده اولیه این اصطلاح» است. با منسوب ساختن این معنی بآفریننده آن اصطلاح و نفی این معنی از خود - اعتبار فکر خود را بآخرین درجه ممکنه تضمین میکند. در تأویل - افکار تازه - بیصاحب هستند و هر روزه بر وسعت مالکیت آفریننده آن اصطلاح اولیه افزوده میشود. در تأویل - نگاشتن تاریخ تفکر و تعیین سرچشمه افکار مبهم و پریشان میگردد.

### خوی بهشتی

انسان در بهشت عادت‌ی پیدا کرد که هنوز هم دارد و آنرا شاید هیچگاه ترك نکند. او در آغاز دو خود داشت.

تا این دو خود با هم بودند در بهشت آرام بود. روزی بین این دو خود شکافی پیدا شد و یکی را خود و دیگری را خدا نامید. از این بیعد «خود» را از «خدایش» پنهان میکرد و «خود» از «خدایش» شرم داشت. انسان - خدایش را می‌نمود ولی خودش را در پس پرده نگاه میداشت.

بدین ترتیب خودش را دیگر نمی‌شناخت و خدایش همیشه در تجلی بود «خود» ظریف - حساس - نازک و لطیف و ملایم بود اما خدایش قهار و پرخاشگر و گستاخ و مقتدر و درشت‌گو بود. شاید برای حفظ و ستر خود به چنین خداوندی که نقطه مقابل خود او بود - احتیاج داشت.

او همیشه از خدا سخن میگفت تا آنکه رد پای خود را گم کند. او همیشه مردم را بخدایش میخواند تا آنانرا از خودش دور دارد. آیا هنوز بدون خدا میتواند بخاموشی درون و بخود برسد؟ او اصرار بر آن داشت که خداوند مخفیست تا مردم بیشتر بخداشناسی و خدا یابی پردازند و «خود» چنان روشن و پیش پا افتاده است که لزوم بدیدن و شناختن ندارد. این مکر او - زائیده لطیف‌ترین ترشحات شرم او بود.

خسرو شیرین - این نامه بنام ابوطالب طغرل بن ارسلان پادشاه سلجوقی و اتابک شمس‌الدین ابوجعفر محمدایلدگزر ملقب به جهان پهلوان و برادر وی اتابک قزل ارسلان که این دو برادر برادران مادری ارسلان پدر طغرل و نگاهبان پادشاهی وی بوده‌اند در حدود پانصد و هفتاد و سه شروع و در حدود پانصد و هفتاد و شش تمام شده است.

(گنجینه گنجوی)